



۲۴. مرحوم گرجی در کتاب تاریخ فقه و فقها درباره دوره ای که در آن «اجتهاد در اهل سنت» متوقف شده و به پایان می رسد می نویسد:

«این دوره از اواخر قرن چهارم تا سقوط عباسیان ادامه داشت و در همین دوره امپراطوری بزرگ اسلام تجزیه شد و روابط بین اجزا قطع گردید ... در این دوره به موازات ضعف سیاسی جهان اسلام از نظر علمی (اجتهاد) هم دچار ضعف شده بود، دانشمندانی بزرگ به عرصه وجود پا نهادند که بدون شک روح اجتهاد در آنان ضعیف شده بود در عین حال دوره خاصی را برای حقوق و احکام اسلامی گشودند که به نوبه خود دارای امتیازات خاصی است: یکی از ویژگیهای این دوره گرایش فقها به تقلید از فقهای گذشته بود به طوری که هر دانشمندی پیرو یکی از مجتهدان عصر سابق می شد و تنها به شرح، تفسیر، جمع و یا تألیف آراء وی می پرداخت: این پیروی به حدی رسید که یکی از پیشوایان این دوره، به نام ابوالحسن کرخی از فقهای حنفی، می گفت: هر آیه و حدیثی که برخلاف نظر اصحاب ما باشد مؤول یا منسوخ است.

این دانشمندان ولو از لحاظ سعهی علم و احاطه به اصول و طرق استنباط چه بسا از دانشمندان متقدم کمتر نبودند لیکن آزادی علمی اسلاف خود را از دست داده بودند و هرکدام مذهب معینی را برگزیدند و هرگز به خود اجازه تصرف در آن نمی دادند. علت این تقلید را باید در امور ذیل جستجو کرد:

(۱) شاید یکی از بزرگترین علل این گرایش به تقلید، توفیق پیشوایان مذاهب دوره گذشته در تربیت شاگردان نیرومند، برجسته و با موفقیت ممتاز در جامعه بود، که این شاگردان هم توانستند بخوبی نظرات فقهی و طرق استنباط استادان خود را فرا گیرند و هم امکان یافتند از راه تعلیم و تربیت شاگردان ممتاز و برجسته و نیز تدوین و تألیف، آراء فقهی و شیوه های استنباطی آنان را بین مسلمین بگسترانند، به طوری که این آراء به عنوان احکام و مقررات اسلامی تلقی شود و حتی حکام و زمامداران را یارای این نباشد که کسی جز این افراد و یا برگزیدگان آنان را به کرسی قضاء بنشانند.

این امر سبب شد که هیچکس ولو در مرتبه بالایی از علم هم قرار داشته باشد به خود این اجازه را ندهد که مذهب جدیدی ابداع کند و یا طریقه نوینی در استنباط پدید آورد، چراکه در این صورت چه بسا خارج بر جماعت و حکومت اسلامی محسوب می گردد.



۲) بدیهی است حکم قضائی مانند فتوا نیست که هرکس بتواند صرفاً با توجه به کتاب و سنت و سایر ادله نظر خود را در حکم مسأله ابراز دارد ... بدیهی است برای جلوگیری از ناهماهنگی و تشتت لازم بود چهارچوب و الگویی وجود داشته باشد که قضات از اعمال نظر و سلیقه شخصی، پیمودن راه افراط و تفریط، هوی و هوس پرهیز کنند تا در احکام قضائی ناهمگونی و عدم تجانس پدید نیاید ... از این روی مهدی و رشید فقه عراقیان را مبنای قضاء قرار دادند و تا زمان طولانی امر بر همین منوال باقی ماند، در اندلس و مغرب مذهب مالک مورد قبول حکومت قرار گرفت و در شام زمانی مذهب شافعی رسمیت یافت، و همین امر سبب شد که فقها و دانشمندان تنها به مطالعه و تحقیق و بحث و تدریس همین مذاهب بسنده کردند و به خود اجازه استقلال ندادند.<sup>۱</sup>

مرحوم گرجی سپس می نویسد:

۳) «این اسباب و نظیر اینها سبب شد که دانشمندان تنها به مراجعه به اقوال سابقین اکتفا کنند و خود در مقام استنباط بر نیایند. در عین حال در این دوره بکلی باب اجتهاد سدّ نشد و فقهاء در مقام بیان علل استنباطات گذشتگان بر آمدند و از این رو آنان را علمای تخریج یعنی تخریج مناط نامیدند؛ مثلاً اگر پیشوایان از نصوص، علت کمی را به دست می آوردند و احياناً غیر منصوص را بر منصوص قیاس می کردند این دانشمندان از احکامی که آنان فتوی داده بودند تخریج مناط می کردند و احياناً مسائل مستحدث را بر آن قیاس می کردند ضمناً در این دوره همه مذاهب اندیشه بستن باب اجتهاد را به یک اندازه در سر نداشتند، اگر اندیشه در بین حنفیان و شافعیان رواج پیدا کرده بود در مذهب مالکی هنوز چنین شیوعی به چشم نمی خورد و مذهب حنبلی بکلی با آن مخالف بود و مذاهب دیگر چون شیعه، خوارج و ظاهریه درست از همین ازمه باب اجتهاد را بر خود گشودند»<sup>۲</sup>

۲۵. مرحوم شهابی درباره علت انحصار مذاهب اهل سنت در ۴ مذهب با اشاره به نوشته های صاحب روضات الجنات می نویسد:

«صاحب «روضات» آورده است:

«در میان علماء چنان شهرت یافته که چون اهل تسنن در زمان خلفاء عباسی دیدند مذاهب فقهی متشتت و آراء در احکام فرعی، مختلف و اهواء فقیهان متفرق گشته ... پس رؤساء و

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۹۱

۲. تاریخ فقه و فقها، ص ۹۲-۹۴



عقلاء ایشان را عقیده متحد و کلمه متفق گردید که از اصحاب هر مذهبی هزارها هزار درهم و دینار بگیرند و بقاء آن مذهب را به پذیرند .

پس حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی که از لحاظ عدّه بسیار و از لحاظ عدّه آماده این کار بودند مالی را که می خواستند پرداختند و مذهب خود را ثابت و برقرار ساختند از شیعه هم ، که در آن عصر به «جعفری» معروف بودند ، آن مال را خواستند ایشان که از لحاظ عدّه و عدّه ضعیف بودند در پرداخت مال مقرر، ناتوانی و سستی کردند و این قضیه در زمانی بود که سید مرتضی ریاست ایشان را می داشت و او آن چه توانست در تحصیل و فراهم آوردن آن از شیعیان کوشش کرد لیکن دست تنگی و کم مالی ایشان ، یا قضاء مبرم الهی ، باعث شد که کوشش وی به جایی نرسد و آن مال جمع نشد حتی سید حاضر شد نیمی از آن مال را از مال خاص بدهد و نیمی را شیعیان بپردازند باز هم ایشان از عهده برنیامدند و نتوانستند پس ناگزیر مذهب شیعه بر کنار ماند و عمل بر خصوص چهار مذهب ، مورد قبول و اجماع گردید و جواز پیروی مسلمین بر آن چهار انحصار یافت ...»

باز صاحب روضات در ذیل کلام صاحب «ریاض العلماء» چنین افاده کرده است:  
«مؤید آن چه صاحب ریاض گفته کلامی است که صاحب «حدائق المقرّبین» آورده است بدین مفاد که : سید مرتضی با خلیفه عباسی، که گویا القادر با الله بوده ، مذاکره کرده که از شیعه یک صد هزار دینار بگیرد و مذهب ایشان را هم در عداد مذاهب مقررّه قرار دهد و تقیه را از میان بردارد و مؤاخذه بر شیعه بودن را الغاء کند . خلیفه پذیرفت سید هشتاد هزار دینار آن را از مال خود آماده ساخت و باقی مانده را از شیعه خواست لیکن وفاء به آن انجام نیافت»<sup>۱</sup>

مرحوم شهابی چندان این مطلب را تأیید نمی کند و با اشاره به اینکه در منابع اهل سنت صرفاً چنین آمده است که خلیفه مصر «ملک ظاهر بیبرس (۶۶۵ ق) ۴ قاضی در آن منطقه مطابق با فقه مذاهب اربعه نصب کرده است (و نه اینکه فقه های دیگر را نفی کرده باشد) می نویسد:

« مذاهب فقهی در میان اهل سنت و جماعت زیاد بوده و در همان قرون اولیه اسلامی بسیاری از آنها رواجی زیاد نداشته و آنها هم که شهرت یافته و پیروانی زیاد پیدا کرده باقی نمانده تا این که به فرمان خلیفه عباسی جلوگیری تشتت آراء علماء و اختلاف مردم را، بر چهار مذهب مشهور، مقصور و محصور گشته یا این که خود به خود این مذاهب چهارگانه بر دیگر



مذاهب و آراء چیره گشته و آنها را هواداران و مروّجان و حامیانی از علماء پیدا شده و در

نتیجه کسانی زیاد از آنها پیروی کرده و تا این زمان باقی مانده است»<sup>۱</sup>

۲۶. مرحوم گرجی در ادامه کتاب خود به دوره‌ای دیگر اشاره می‌کند و آن را «عصر تقلید محض» برمی

شمارد وی شروع این دوره را از سقوط بغداد به دست هلاکو دانسته و تا امروز آن را در میان اهل سنت باقی می‌داند.

لازم است اشاره کنیم که بغداد در سال ۶۵۶ به دست هلاکو سقوط کرد ولی خلافت عباسی تا سال ۹۲۳ ق در مصر دوام یافت:

«اوائل قرن هشتم به همت یکی از سران بلند همت قبائل ترک به نام عثمان کُجک در قسمت ترکیه آسیایی، همان قسمت از آسیای میانه که پیوسته آل سلجوقیان در آن حکومت‌های کوچکی به وجود می‌آوردند، کشور بزرگی تشکیل داد که بتدریج گسترش یافت و حتی قسمت بزرگی از سرزمینهای اروپایی را نیز فراگرفت.

این حکومت در نیمه قرن نهم شهر بزرگ قسطنطنیه را گشود و پایتخت خود ساخت، و چون بتدریج به کشورهای بزرگ اسلامی از جمله مصر دست یافتند آخرین خلیفه عباسی را از میان برداشتند و خود را به عنوان خلیفه ملقب ساختند. بالتیجه مرکز خلافت از مصر به قسطنطنیه انتقال یافت و مُعظم بلاد اسلامی در زیر سیطره عثمانیان قرار گرفت؛

در این دوره اجتهاد به نهایت ضعف رسید و تمام امتیازات مثبت دوره قبل خود را از دست داد، گویا بتدریج اهل سنت حق اجتهاد و اظهار نظر را از خود سلب کرده اند و حتی به درک و فهم کتب گذشتگان - بویژه پیشوایان - وقعی نمی‌نهند؛ بین مردم و دانشمندان، بین سرزمینهای مختلف اسلامی پیوند مستحکمی وجود ندارد، گرچه در نیمه اول این دوره در این زمینه ها کتب وسیع و سودمندی تألیف شده است. اما صرفاً گردآوری آراء و نظرات پیشوایان فقه است، حداکثر ادله نظرات هم به آن ضمیمه شده است؛ از اجتهاد و تحقیق در آنها خبری نیست.

به نظر می‌رسد که در این دوره پیروی و لااقل وابستگی به پیشوایان مذاهب فقهی یک ضرورت مذهبی شده و حالت تقدس و شعاریت به خود گرفته است، چنانکه اگر کسی به



پیامبر اسلام (ص) وابستگی نداشته باشد نمی تواند ادعای اسلام کند، همینطور کسی که به پیشوایان مذاهب فقهی وابسته نباشد نمی تواند ادعای سنی بودن داشته باشد»<sup>۱</sup>

۲۷. مرحوم گرجی در پایان بررسی اجتهاد در میان اهل سنت، می نویسد که پس از جنگ جهانی دوم، فقهای اهل سنت به نوعی اجتهاد بازگشته اند:

«در این دوره دو خصوصیت بارز دیده می شود:

نخست آنکه اهل سنت خود را از تقید به مذهب خاص از مذاهب اربعه رها ساخته اند یعنی ضروری نمی بینند که در تمام مسائل تنها از یک مجتهد پیروی کنند، بلکه احیاناً شافعیه در مسأله یا مسائلی از ابوحنیفه یا مالک یا احمد تقلید می کند و همینطور برعکس.

دوم آنکه به علت پیدایش مسائل مستحدثه، مانند بیمه، مسائل مربوط به خانواده، تساوی حقوق، مسائل اقتصادی، معاملات بانکی (معامله سفته، ربا و...)، این فکر در بین دانشمندان قوت گرفت که بار دیگر باب اجتهاد مفتوح شود و احیاناً با توجه به روح شرع، ظواهر نصوص، مصالح و حتی مقتضیات زمان و آراء صاحب نظران گذشته از نو مسائل شرعی مورد بررسی قرار گیرد و همانگونه که از برخی اظهارات دانشمندان به دست می آید آنها از سدّ باب اجتهاد راضی نبوده اند.»<sup>۲</sup>

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۱۰۴-۱۰۵

۲. همان، ص ۱۰۸